



درس خارج فقه فرهنگ آیت الله اراکی رحمته الله علیه

عنوان درس:	فقه فرهنگ	جلسه ۱۰	تاریخ درس:	۱۳۹۹/۱۰/۴
عنوان فرعی ۱	فقه خُرد فرهنگ			
عنوان فرعی ۲	انواع بیان			
عنوان فرعی ۳	نوع هفتم: بیان غزلی			
مقرر:	حجت الاسلام والمسلمین زحمتکش			

بحث ما در بیان غزلی بود و گفتیم دو نوع بیان غزلی وجود دارد؛ یک نوع بیان غزلی آسمانی و متعالی، و نوع دیگر بیان غزلی زمینی؛ بحثمان در بیان غزل آسمانی و متعالی بود و گفتیم سه نوع غزل سرایی در عرصه غزل آسمانی وجود دارد که تاکنون در نوع اول از آن یعنی اظهار عشق و محبت به خدای متعال بود که خود بر دو قسم تقسیم می‌شدند: یک قسم غزلی‌هایی است که از کنایات و مجازات و استعارات عشق زمینی در آن به کار نرفته است که همان غزل سرایی ائمه اطهار علیهم‌السلام است که غزل سرایی و حیانی است و همان چیزی است که حضرت امام از به قرآن صاعد تعبیر می‌کردند و این غزل سرایی الهی است که در ادعیه و مناجات‌های آنها بیشترین جلوه را دارد؛ همچنین از انبیای الهی نیز همچنین غزل سرایی روایت شده که برخی در کتب ما آمده است. غزل سرایی الهی نوع دوم، غزل سرایی‌ای است که در آن از کنایات عشق زمینی استفاده و این را نیز مورد بحث قرار دادیم و بحث آن به پایان رسید.

البته من تأکید می‌کنم که این حوزه، حوزه‌ای است که جای بحث فراوان دارد و بجاست که در این عرصه تحقیقات گسترده انجام گیرد و این ادبیات غزلی از این نوع، تفسیر و تحلیل شود، زیرا یک شعبه از شعبه‌های معارف الهی است که بسیار دامنه‌دار است و بسیار سازنده است و بسیار اثرگذار است مخصوصاً در حوزه‌های علمیه نباید از این نوع بیان غزلی غفلت شود و اگر ما غفلت کنیم، اهل هوی و هوس این نوع بیان غزلی را به تحریف می‌برند و از آن در راه منحرف ساختن مردم استفاده می‌کنند و متأسفانه کرده‌اند و در این عرصه گوی سبقت را از ما برده‌اند و این جای تأسف دارد.

این نوع غزل سرایی اظهار عشق به خدای متعال قطعاً از ارجح انواع ذکر است؛ یعنی خودش ذکر خداست و هرچه خالص‌تر از تشبیهات عشق مجازی باشد، اولی است؛ اما همه‌اش ذکر خداست حتی آن غزلیاتی که به شکلی متضمن کنایات عشق مجازی زمینی است؛ منتهی برای کسانی که به معانی حقیقی این ابیات و این

غزل‌ها پی می‌برند و با آن معانی، آنان را به زبان بیاورند. یکی از بزرگان می‌گفت در یکی از شب‌های بیتوته در منی، دیدم علامه طباطبایی از چادر بیرون رفته و در بین حاجیان حضور ندارد، به دنبال ایشان رفتم و دیدم در گوشه‌ای در حال سجده است و صورت روی خاک گذاشته و این ابیات را با خودش زمزمه می‌کند:

صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را که بر سر به کوه و بیابان تو داده‌ای ما را

به نظر بنده این غزل مربوط به حضرت ولی عصر علیه السلام است که مربوط به بحث امروز ما می‌شود.

بحث ما امروز در دسته دوم از غزل سرایی متعالی که اظهار عشق به محمد و آل محمد و سایر انبیا علیهم السلام می‌باشد که آنچه در این عرصه وجود دارد عمدتاً اظهار عشق به محمد و آل محمد علیهم السلام است. این از عجایب تاریخ بشری است که عشق محمد و آل محمد علیهم السلام چه تحولاتی در جامعه بشر به وجود آورده، چه شور و هیجانی به راه انداخته، چه خون‌ها که در راه محمد و آل محمد علیهم السلام ریخته شده است و چه زندان‌ها و چه شکنجه‌ها و چه گرسنگی‌ها در این راه تحمل شده است. اگر ما ادعا کنیم که هیچ مقوله عشقی همچون عشق محمد و آل محمد علیهم السلام در راهش رنج کشیده نشده و خون ریخته نشده، مبالغه نیست و آن «رنج عشقی کشیده‌ام که می‌رس» که حافظ می‌گوید، جلوه برجسته‌اش در رنج عشق نسبت به محمد و آل محمد علیهم السلام است.

بنابر آنچه من تتبع کرده‌ام، برجسته‌ترین و آغازگر این نوع غزل، کمیت بن‌زید اسدی است که در این نوع از غزل سرایی غوغا کرده است. ایشان بنیانگذار تغزل به عشق محمد و آل محمد علیهم السلام است با شیوه نویسی که در این نوع از بیانات غزلی سابقه نداشته است. شعرای زیادی وجود داشته و دارند که در مدح محمد و آل محمد علیهم السلام سوره‌اند؛ از زمان کودکی رسول اکرم صلی الله علیه و آله، حضرت ابوطالب یکی از نخستین سرایندگان شعر در محبت رسول اکرم است، از ابوطالب گرفته تا حسان بن ثابت و شعرای دیگری که در عشق رسول اکرم صلی الله علیه و آله شعر سروده‌اند تا فرزاد و ... اما آن کسی که با بیان غزلی اظهار محبت کرده است با این نوع از غزل سرایی، کمیت بن‌زید اسدی بوده است و این جای بحث دارد و خود موضوع یک رساله دکتری می‌تواند باشد. چند نمونه از اشعار او را نقل می‌کنیم البته این ابیات نیاز به تفسیر دارد به این دلیل که ادبیات آن ادبیات بالا و متعالی است و ای کاش در حوزه‌های علمیه می‌توانستیم برنامه‌هایی در شرح اینگونه از قصائد داشتیم که هم ادبیات‌اند هم اعتقاداتند و هم فی نفسه یک عمل قربی است. یکی از اشعار غزلی او، قصیده میمیه اوست:

مَنْ لَقِبَ مُتَيِّمٍ مُسْتَهَامٍ غَيْرِ مَا صَبَوَةٍ وَلَا أَحْلَاهُ

چه کسی به داد آن دل سوخته عاشقی که سر به بیابان زده است می‌رسد؟ و «مستهام» یعنی سر به کوه و بیابان زده از عشق، همان که در شعر حافظ چنین آمده:

صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را که بر سر به کوه و بیابان تو داده‌ای ما را
و این سوختگی و سر به بیابان زدگی «غیر ما صبوة و لا احلام» است؛ یعنی از روی هوای جوانی و هوای
عشق زمینی چنین نشده است.

طَارِقَاتُ وَلَا اَدْكَارُ غَوَانٍ وَاضْحَاتِ الْخُدُودِ كَالْآرَامِ

و همچنین از روی آرزوها و طارقاتی _ یعنی خیالات شبانه‌ای _ که از روی «ادکار غوان» یعنی به یاد
دختران زیبایی که زیبایی او، او را از هر نوع زینت و آرایش می‌کند که «واضحَاتِ الخدودِ كالآرام» هستند یعنی
گونه‌های برجسته‌ای مثل آهو دارند، نیست؛ بلکه:

بَلْ هَوَايَ الَّذِي أُجِنُّ وَأُبْدِي لِبَنِي هَاشِمٍ فُرُوعَ الْأَنَامِ

این هوای من که گاهی آن را می‌پوشانم و گاهی آن را اظهار می‌کنم برای بنی هاشم که بهترین انسان‌ها
هستند می‌باشد.

لِلْقَرِيبِينَ مِنْ نَدَى وَالتَّبَعِينَ مِنَ الْجَوْرِ فِي عُرَى الْأَحْكَامِ

«ندی» یعنی «کرم»؛ یعنی کسانی که سخاوتمندند و در جایگاه حکم، از جور و ظلم دور هستند.

وَالْمُصِيبِينَ بِأَبْ مَأْخَطِ النَّاسِ وَمُرْسِي قَوَاعِدِ الْإِسْلَامِ

کسانی هستند که درجایی که مردم به خطا رفتند، آنها به خطا نمی‌روند.

وَالْحُمَاةُ الْكُفَاةُ فِي الْحَرْبِ أَنْ لَفَّ ضَرَامًا وَقُدُّهَا بِضِرَامِ

جنگ آورانی هستند که در جنگ آنجایی که آتش در آتش است؛ مردان جنگ هستند.

وَالْغُيُوثُ الَّذِينَ إِنْ أَهْلَ النَّاسِ فَمَا وَى حَوَاضِنِ الْإِيْتَامِ

باران‌هایی هستند که در آن روزی که مردم دچار قحطی و نیازمندی می‌شوند، پناه یتیمان می‌شوند.

وَالْوُلَاةُ الْكُفَاةُ لِلْأَمْرِ أَنْ طَرَّقَ يَتَنَاجِبُ مَجْهَظٌ أَوْ تَمَامٌ

آنها والیان و امیران با کفایتی هستند که به بهترین شکل در شرایط سختی که مانند زایمان زن سخت است،
به درستی مدیریت می‌کنند و می‌توانند امور مردم را اصلاح کنند.

وَالْأُسَاةُ الشُّفَاةُ لِلدَّاءِ ذِي الرِّبَةِ وَالْمُدْرِكِينَ بِالْأَوَاغِمِ

طبیان درمانگر و شفا بخش جامعه هستند.

این قصیده میمیه، مفصل و بسیار زیباست و نیاز به تفسیر دارد؛ شعر ادامه دارد تا آنجایی که می گوید:

أُسْرَةُ الصَّادِقِ الْحَدِيثِ أَبِي الْقَاسِمِ فَرَعِ الْقُدَامِيسِ الْقُدَّامِ

اینها خوانواده آن صادق الحدیث هستند که مراد رسول اکرم ﷺ است.

خَيْرَ حَيٍّ وَمَيِّتٍ مِنْ بَنِي آدَمَ طُرَّامًا مَوْمَهُمُ وَالْإِمَامَ

کسی که هم خیر خلق است و خیر مأموین و خیر ائمه است.

كَانَ مَيِّتًا جِنَازَةً خَيْرُ مَيِّتٍ غَيَّبَتْهُ حَفَائِرُ الْأَقْوَامِ

وَجَنِينًا وَمُرْضِعًا سَاكِنَ الْمَهْدِ وَبَعْدَ الرِّضَاعِ عِنْدَ الْفِطَامِ

خَيْرُ مُسْتَرْضِعٍ وَخَيْرُ فُطِيمٍ وَجَنِينٍ أَقْرَبُ فِي الْأَرْحَامِ

وَعُغْلًا مَاءً وَنَاشِئًا ثُمَّ كَهْلًا خَيْرُ كَهْلٍ وَنَاشِئٌ وَعُغْلَامُ

طَيِّبُ الْأَصْلِ طَيِّبُ الْعُودِ فِي الْبَيْتَةِ وَالْفَرْعِ يَثْرِي تَهَامِي

أَبْطَحِي بِمَكَّةَ اسْتَنْقَبَ اللَّهُ ضِيَاءَ الْعَمَى بِهِ وَالظَّلَامُ

خدای متعال تاریکی ها را به وسیله او برطرف ساخت و نور را در عالم گسترش داد.

وَالْيَ يَثْرِبَ التَّحَوُّلُ عَنْهَا الْمَقَامِ عَنْ غَيْرِ دَارِ مُقَامِ

هِجْرَةُ حَوْلَتِ مِنَ الْأَوْسِ وَالْخَزَجِ أَهْلَ الْقَسِيلِ وَالْأَطَامِ

خلاصه ابتدا شروع می کند به مدح رسول اکرم ﷺ و بعد به مدح اهل بیت علیهم السلام می پردازد؛ تا آنجایی که

می فرماید:

وَالْوَصِيُّ الَّذِي أَمَالَ التَّجْوِيَّ بِهِ عَرْشَ أُمَّةٍ لَا نَهْدَامِ

كَانَ أَهْلَ الْعَقَافِ وَالْمَجْدِ وَالْخَيْرِ وَنَقْضِ الْأُمُورِ وَالْإِبْرَامِ

وَالْوَصِيُّ الْوَلِيُّ وَالْفَارِسُ الْمُعَلِّمُ تَحْتَضُ الْعَجَاجِ غَيْرُ الْكَهَامِ

كَمْ لَهُ ثَمَرٌ كَمْ لَهُ مِنْ قَتِيلٍ وَصَرِيحٍ تَحْتَ السَّنَابِكِ دَامِ

وَحَمِيسٍ يُلْقُهُ بِحَمِيسٍ وَقَتَامٍ حَوَاةٍ بَعْدَ قَتَامِ

وَعَمِيدٍ مُتَوَجِّحٍ حُلَّ عَنْهُ عُقْدُ التَّاجِ بِالصَّنِيعِ الْحُسَامِ

تا آنجایی که به سید الشهدا علیهم السلام می رسد و به برخی از مصائب اهل بیت علیهم السلام می پردازد.

در قصیدیه دیگر که قصیده بایه اوست، چنین می گوید:

طَرِبْتُ وَمَا شَوْقًا إِلَى الْبَيْضِ أَطْرَبُ وَلَا لَعِبًا أَذْوَ الشَّيْبِ يَلْعَبُ

به طرب آمدم ولی این طرب من شوق به چهره های زیبا و طرب بازیچه ای و هوی و هوس نیست، آیا کسی که به پیری می رسد، سنش سن بازی است؟ (هنگامی که کمیت این شعر را سرود و برای فرزدد خواند، فرزدد گفت تو هنوز «ذو الشیب» نشدی، جوانی.)

وَلَمْ يُلْهِنِي دَارٌ وَلَا رَسْمٌ مَنَزِلٍ وَلَمْ يَتَطَرَّبْنِي بَنُضَانٌ مُخَضَّبُ

به عشق خانه معشوق و کوی معشوق و انگشت های رنگین زنان زیبا به طرب نیامدم. تا آنجایی که می گوید:

وَلَكِنْ إِلَى أَهْلِ الْفَضَائِلِ وَالنُّهَى وَخَيْرِنِي حَوَاءَ وَالْخَيْرُ يُطَلَبُ
إِلَى التَّقَرُّبِ الْبَيْضِ الَّذِينَ يُحِبُّهُمْ إِلَى اللَّهِ فِيمَا نَابَنِي أَتَقَرَّبُ
بَنِي هَاشِمٍ رَهْطِ النَّبِيِّ فَإِنِّي بِهِمْ وَلَهُمْ أَرْضَى مَرَارًا وَأَغْضَبُ

عشق من به بنی هاشم و آل محمد علیهم السلام است و برای آنها من خشم می کنم، برای آنها اظهار عشق و محبت می کنم؛ نفرت و عشقم برای آنهاست.

خَفَضْتُ لَهُمْ مَنَى جَنَاحِي مَوَدَّةٍ إِلَى كَنَفِ عِطْفَاءِ أَهْلِ وَمَرَحَبُ
وَكُنْتُ لَهُمْ مِنْ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَا مَجْنَأًا عَلَيَّ أَنِّي أَذْمُو أَقْصَبُ

این «هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَا» _ آنها و اینها _ ظاهراً غاصبان اولیه خلافت و بعد هم بنی امیه که بعد از آنها آمدند مراد باشد؛ تفسیرهای دیگری نیز شده ولی به نظر این تفسیر اقرب باشد. می گوید من خودم را سپر اهل بیت علیهم السلام قرار دادم تا ضرر دشمنان آنها به آنها نرسد؛ هرچند مرا مذمت می کنند و آزار می دهند.

وَأُرْمِي وَأُرْمَى بِالْعَدَاوَةِ أَهْلَهَا وَإِنِّي لَا وَدَى فِيهِمْ وَأَوْتَبُ

در راه آنها خیلی آزار می بینم و آزارم می دهند.

فَمَا سَاءَ نِي قَوْلُ أَمْرِي ذِي عَدَاوَةٍ بِعَوْرَاءٍ فِيهِمْ يَجْتَدِينِي فَيَجْدُبُ
فَقُلْ لِلَّذِي فِي ظِلِّ عَمِيَاءِ جَوْنَةٍ يَرَى الْجَوْرَ عَدْلًا إِن تَذْهَبُ

تویی که جور بنی امیه را عدل می دانی!! نه خیر چنین نیست.

بِأَيِّ كِتَابٍ أَمْرِي بِأَيَّةِ سُنَّةٍ تَرَى حُبَّهُمْ عَارًا عَلَيَّ وَتَحْسَبُ

در کدام کتاب و سنت آمده که عشق به محمد و آل محمد علیهم السلام عیب و عار است که تو مرا مذمت می کنی؟ تا آنجایی که می گوید:

فَمَا لِي غَلَا آلَ أَحَدٍ شِيعَةً وَمَا لِي إِلَّا مَشْعَبَ الْحَقِّ مَشْعَبُ
وَمَنْ غَيْرُهُمْ أَرْضَى لِنَفْسِي شِيعَةً وَمَنْ بَعْدَهُمْ لَا مَنَ أَجِلُّ وَأَرْجَبُ
أُرِيبُ رَجَالًا مِنْهُمْ وَتُرِيبُنِي خَلَاثُكُمْ مِمَّا أَحَدُثُوا هُنَّ أَرِيبُ
إِلَيْكُمْ ذَوِي آلِ النَّبِيِّ تَطَلَّعَتْ تَوَازَعُ مِنْ قَلْبِي ظِمَاءٌ وَالْبُبُ
فَإِنِّي عَنْ الْأَمْرِ الَّذِي تَكْرَهُونَهُ بِقَوْلِي وَفَعَلِي مَا اسْتَطَعْتُ لَا جَنْبُ

خلاصه من همراه شما [اهل بیت (علیهم السلام)] و مطیع شما هستم.

فَطَائِفَةٌ قَدْ أَكْفَرْتَنِي بِحُبِّكُمْ وَطَائِفَةٌ قَالُوا مِيسِيءٌ وَمُذْنِبُ
فَمَا سَاءَ لِي تَكْفِيرُ هَاتِيكَ مِنْهُمْ وَلَا عَيْبُ هَاتِيكَ الَّتِي هِيَ أَعْيَبُ
يُعِيبُونَنِي مِنْ خُبَيْثِهِمْ وَضَلَّاهُمْ عَلَى حُبِّكُمْ بَلْ يَسْخُرُونَ وَأَعْجَبُ
وَقَالُوا تُرَابِي هَوَاهُ وَرَأَيْهِ بِذَلِكَ أَدْعِي فِيهِمْ وَالْقَبُ

مرا مسخره می کنند و آزار می دهند و مورد مذمت قرار می دهند و این چنین می گویند: «تُرَابِي هَوَاهُ...»، «تُرَابِي» اشاره به امیرالمومنین (علیه السلام) زیرا دشمنان امیرالمومنین (علیه السلام) از حضرت به ابالحسن و امیرالمومنین تعبیر نمی کردند، بلکه ابوتراب می گفتند.

این شعر مفصل است که از آن می گذریم.

و همچنین یک شعر دیگری هم دارد که به آن نیز اشاره می کنیم:

أَنْتَ وَمِنْ أَيْنَ أَبَاكَ الطَّرْبُ مِنْ حَيْثُ لَا صَبَوَةٌ وَلَا رِيبُ
تورا چه شده و چرا این چنین به طرب افتادی با اینکه این طربت، طرب هوای جوانی نیست.
لَا مِنْ طِلَابِ الْمُحَجَّجَاتِ إِذَا أَلْقَى دُونَ الْمَعَاصِرِ الْحُجُبُ
هوای تو هوای به عشق دختران زیبا نیست.
تا آنجایی که می گوید:

إِلَى السِّرَاجِ الْمُنِيرِ أَحَدُ لَا تَعْدِلْنِي رَغْبَةً وَلَا رَهَبُ

عشق من به آن سراج منیر، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) است.

عَنْهُ إِلَى غَيْرِهِ وَلَوْ رَفَعَ النَّاسُ إِلَى الْعِیُونِ وَارْتَقَبُوا

هرچند مردم به من با چشم خیره نگاه کنند و مرا زیر نظر بگیرند، عشق من به محمد و آل محمد (علیهم السلام) است.

وَقِيلَ أَفَرَطْتَ بَلْ قَصَدْتُ وَلَوْ عَنَّفَنِي الْقَائِلُونَ أَوْ ثَلَبُوا

به من می گویند تو افراط در محبت می کنی _ همین چیزی که امروز می گویند: «تندرو»؛ معلوم می شود از اول به شیعیان، تندرو گفته می شده _ درحالی که من افراط نکردم و راه من راه اعتدال و قصد است؛ هر چند هم گویندگان مرا مورد ملامت قرار دهند.

إِلَيْكَ يَا خَيْرَ مَنْ تَضَمَّنَتْ لَجَّ بِتَفْضِيلِكَ اللِّسَانُ وَلَوْ
الْأَرْضُ وَإِنْ عَابَ قَوْلِي الْعَيْبُ أَكْثَرُ فَيْكِ الضَّجَاجُ وَاللَّجْبُ

ای بهترین کسی که زمین او را در بر گرفته است، من زبانم را در مدح تو به کار می گیرم، هر چند ملامت کنندگان آنچه می خواهند بگویند.

أَنْتَ الْمُصَقَّى الْمُهَذَّبُ الْمُحَضُّ فِي أَكْرَمِ عِدَانِنَا وَأَطْيَبُهَا
النَّسَبُ أَنْ نَصَّ قَوْمَكَ النَّسَبُ عُوذُكَ عُوذُ النُّضَارِ لَا الْغَرْبُ

تو بهترین شاخه و انسانی هستی که در جامعۀ بشر، درخت نسب او گل کرده است.

مَا بَيْنَ حَوَاءَ أَنْ نُسَبِّحُ إِلَى أَمْنَةٍ اعْتَرَّتْ بَيْتُكَ الْهَدَبُ
قَرْنَا فَقَرْنَا تَنَا سَخُوكَ لَكَ الْفِضَّةُ مِنْهَا يَصْأُ وَالذَّهَبُ

قرن به قرن و نسل به نسل از رحم به رحم که آمدی، بهترین ها تو بودی، هم نقره از آن تو بود و هم طلا از آن تو بود.

حَقِّي عِلَايَتُكَ الْمُهَذَّبُ مِنْ شَقَّتْ مَا لِي الْمَاتِرِ الْقُشْبُ
يَنْشَقُّ عَنْ حَدِّهَا الْأَتَى كَمَا وَالْخَاتِرُ لِلْأَنْبِيَاءِ إِذْ ذَهَبُوا

وَالسَّابِقُ الصَّادِقُ الْمُؤَفَّقُ وَالْحَاشِرُ الْآخِرُ الْمُصَدَّقُ
لِلْأَوَّلِ فِيمَا تَنَا سَخُ الْكُتُبِ

وَالرَّاكِبُ الطَّالِبُ الْمُسَخَّرُ وَالطَّيِّبُونَ الْمُسَوِّمُونَ أُولُو
الرَّيْحِ لَهُ نَاصِرِينَ وَالرُّعْبُ الْأَجْنَحَةُ الْمُدْرِكُونَ مَا طَلَبُوا

مُبَشِّرًا أَمْنًا رَاضِيَاءَ بِهِ أَنْكَرَ فِينَا الدُّوَارُ وَالنُّصْبُ
مِنْ بَعْدِ إِذْ نَحْنُ عَاكِهُونَ لَهَا بِالْعَتَرَةِ تِلْكَ الْمَنَاسِكُ الْحَيِّبُ

تا آنجا که می گوید:

يَا صَاحِبَ الْخَوْضِ يَوْمَ لَا شَرِبَ وَارِدٍ إِلَّا مَا كَانَ يَضْطَرُّ

نَفْسِي فَدَتْ أَعْظَمًا تَضَمَّنَهَا قَبْرُكَ فِيهِ الْعَفَافُ وَالْحَسْبُ

شعر ادامه دارد تا به آل محمد عليه السلام می رسد و می فرماید:

هَيُونُ لَيُونُونَ فِي يُونْتِهِم سِنْخُ الثَّقَى وَالْفَضَائِلُ الرُّتْبُ
وَالطَّيِّبُونَ الْمُبْرَّوْنَ مِنْ الْآفَقِ وَالْمُنْجِبُونَ وَالنُّجْبُ
وَالسَّالِمُونَ الْمُطَهَّرُونَ مِنْ الْعَيْبِ وَرَأْسُ الرُّؤُوسِ لَا الذَّنْبُ
زُهْرُ أَصْحَاءٍ لَا حَدِيثُهُمْ وَاهٍ وَلَا فِي قَدِيمِهِمْ عَطْبُ
وَالْعَارِ فَوَالْحَقَّ لِلْمُدَّلِ بِهِ وَالْمُسْتَقِلُّو كَثِيرٌ مَا وَهَبُوا
وَالْمَحْرُزِ وَالسَّبْقِ فِي مَوَاطِنَ لَا نَجْعَلُ غَايَاتِ أَهْلِهَا الْقَصَبُ
فَهُمْ هُنَاكَ الْأُسَاةُ لِلدَّاءِ ذِي الرِّيَّةِ وَالرَّائِبُونَ مَا سَعَبُوا

اینها طیبان شفاگرند، اینها عارفان حق اند.

همینطور ادامه می دهد که ما فرصت پرداخت به تمام این قصیده نداریم لذا به همین مقدار اکتفا می کنیم.

در جای دیگر چنین می فرماید:

طَرِبْتُ وَهَلْ بِكَ مِنْ مَطَرٍ وَلَمْ تَتَصَابَ وَلَمْ تَلْعَبِ

به طرب افتادم، آیا جایی طرب دارد در حالی که نه هوای جوانی در سرت باشد و نه هوای بازی؟

صَبَابَةٌ شَوْقٍ تَهْيِجُ الْحَلِيمَ لَا عَارَ فِيهَا عَلَى الْأَشْيَبِ

این عشق و این شور، شوری است که عاقلان و پیران را به هیجان می آورد.

وَمَا أَنْتَ إِلَّا الرُّسُومَةُ الدِّيَارِ وَلَوْ كُنْ كَالْخِلَلِ الْمَذْهَبِ

تا آنجا که می گوید:

بَنِي هَاشِمٍ فَهُمْ الْأَكْرَمُونَ بَنِي الْبَاذِخِ الْأَفْضَلِ الْأَطِيبِ

وَأَيَّاهُمْ فَاتَّخِذُوا لِيَاءَ مِنْ دُونِ ذِي النَّسَبِ الْأَقْرَبِ

وَفِي حُبِّهِمْ فَاتَّهَمُوا عَاذِلًا نَهَاكَ وَفِي حَبْلِهِمْ فَاحْطَبِ

أَرَى لَهُمُ الْفَضْلَ وَالسَّابِقَاتِ وَلَمْ أَتَمَنَّ وَلَمْ أَحْسَبِ

مَسَامِيحُ بَيْضُ كِرَامِ الْجُدُودِ مَرَا جِيحُ فِي الرَّهَجِ الْأَصْهَبِ

إِذَا ضَمَّ فِي الرَّوْعِ يَوْمَ الْهَيْبِاجِ أَخْرَوْا قَدِيمًا إِلَى أَرْحَبِ

مَطَاعِيمُ حِينَ تَرُوحُ الشَّمَالُ بِشَقَّانَ قِطْقِطِهَا الْأَشْهَبِ

مَوَاهِبُ الْمُنْفِسِ الْمُسْتَرَادِ لَأَمْثَالِهِ حِينَ لَا مَوْهَبُ
أَمَارُهُ غُرُحَسَانُ الْوُجُوهِ مَطَاعِيمُ لِلطَّارِقِ الْأَجْنَبِ

کریم و اطعام کننده مهمان هستند و همیشه سفره‌شان برای مهمان اجنبی و بیگانه نیز پهن است.
به همین مقدار اکتفا می‌کنیم.

در ادبیات عرب، این مسأله بسیار گسترده است که مرحوم امینی رضوان الله تعالی علیه به یک مجموعه از این اشعار شاعران محبّ اهل بیت علیهم‌السلام پرداخته که چگونه اینها در محبت اهل بیت علیهم‌السلام و اشاره به وصایت امیرالمومنین علیه‌السلام و روز غدیر شعر سروده‌اند. در جلسه‌های بعد به نمونه‌های فارسی در این عرصه می‌پردازیم.